



شرایط سیاسی عصر امام کاظم (ع)

امام هفتم با چهار خلیفه عباسی هم‌عصر است. منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هر یک از این چهار نفر ویژگی‌های فردی و مدل خلافت خاص خودشان را داشتند.

منصور خودم‌محور است، همه تصمیمات و قدرت در خودش مجتمع شده است و اجازه دخالت به خاندان عباسی، زنان و وزیرانش را نمی‌دهد؛ ضمن اینکه به

بخل معروف است.

در دوره‌ای که منصور حاکم است نوع حکومت او به‌گونه‌ای است که قدرت را دائماً تحکیم می‌کند و توسعه می‌دهد. به عبارتی او ساخت درون حکومتش را پی می‌گیرد. مثلاً پایتخت تازه و یک شهری بنا می‌کند که مال خودش و از من البدو الی الختم در مشیت او باشد. او شهر بغداد را دوباره سازی و تبدیل به یک شهر

بسیار بزرگ می‌کند. بعد از شهادت امام صادق (ع) شهر بزرگی که بغداد امروزی است، بنا کرده و در آنجا حکومتش را مستقر می‌نماید. ۱۰ سال از دوره امامت امام کاظم همدوره با منصور است که در این دوره عملاً حساسیت بر حرکت امام آنچنان زیاد نیست.



السلامة
مؤمنین
السلامة

مهدی عباسی

بعد از منصور، مهدی بر سر کار می‌آید که او هم حدود ۱۰ سال حکومت می‌کند. در دوره مهدی نوع حکومت دچار تغییر و دو چیز به حکومت اضافه می‌شود که قبلاً در این حکومت‌ها سابقه نداشته است. یکی نفوذ فوق‌العاده وزرا است که نمونه‌های اعلای آن هم نفوذ تدریجی خاندان برامکه است که البته اوج قدرت این خاندان در اواخر دوران مهدی است و دوران هادی و خصوصاً در دوران هارون الرشید که در دوران هارون الرشید در حقیقت اینها خلیفه هستند و عزل و نصب و بیا و برو همه در دست اینها بود. اولین اتفاقی که می‌افتد این است که حکومت از حالت فردی خارج می‌شود و بیشتر کسانی داخل در قسه می‌شوند که آدم‌های پیچیده و غیر عرب هستند. یعنی آدم‌های پیچیده‌ای هستند که خلیفه نیستند، در کنار خلیفه‌اند. آنقدر هم غیرعرب هستند و به‌طور طبیعی این آدم‌ها همجنسان خود را بیشتر وارد ندارد، مثلاً خاندان برامکه که شکل می‌گیرند، یک نفر نیستند. آنقدر هم رابطه‌ها نزدیک می‌شود که مثلاً زن مهدی که معروف به «خیزران خاتون» است هم به نوه خالد بن برمک شیر داده و هم به بچه مهدی یعنی هارون الرشید؛ یعنی هارون الرشید با وزیرش برادر شیری بودند. خود این مسئله خیلی رابطه‌های نزدیکی ایجاد می‌کند.

تغییرات در دوره حکومت مهدی و نفوذ زنان در دربار نکته دومی که در اینجا شروع می‌شود، نفوذ زن‌ها در حکومت است. این فضا اقتضائات خاصی دارد. فضا زنانه و نوع فکر و رفتار آنها با فضای سیاستمداران قلمچاقی مثل منصور متفاوت است. خیزران شروع قصه است. خیزران همسر مهدی است، زن بسیار باهوشی است، او کنیز بوده است. لابد آنقدر زیبا بوده که همسر مهدی شده است، جوری که وقتی در دوره‌های بعد یکی از پسران او «هادی» خلیفه می‌شود و به حرفش گوش نمی‌دهد و می‌بیند که خیلی دور برداشته است، دست به کار می‌شود برای حل این موضوع، مادر متهم است که پسرش را کشته است و با دادن سم او را خلاص می‌کند و پسر دیگرش هارون را بر سر کار می‌آورد. یعنی زنی بوده در این حد از جسارت و قدرت، طوری

که می‌گویند: در خانه او محل رفت و آمد دیپلمات‌ها و سران بوده و خیلی از تصمیم‌گیری‌ها در آنجا انجام می‌شده است و او تصمیم می‌گرفت. مهدی که می‌آید نوع سیاست فرق می‌کند. او اهل بزل و بخشش و دادن است. این نوع حکومت‌ها یک‌جور دیگر هستند، گرمند، خوب رابطه برقرار می‌کنند، دوستانه دارند، محبوب می‌شوند. حتی در دوره مهدی به امام کاظم پیشنهاد می‌شود که ما می‌خواهیم فدک را برگردانیم، محدوده فدک را بگویید تا به شما برگردانیم، یک بار در دوره هارون این نقل شده و یک بار هم در دوره مهدی. این برای حکومت یک ژست بوده است که یعنی آقا ما حساب همه را داده‌ایم، حسابمان با شما هم صاف شده است. از امام محدوده فدک را می‌پرسند، می‌فرماید: من نمی‌گیرم مگر به حدودش، می‌گوید: هر چه باشد پس می‌دهیم، چیزی نمی‌شود. وقتی امام شروع می‌کند به گفتن حدود فدک می‌بینند که یک حد از آن به سمرقند می‌رود و یک حد از آن به مصر می‌رود، طرف معطل می‌ماند که این حدود حکومتش است نه حدود فدک که در آنجا توضیح دارد. دو توضیح دارد، یک توضیح این است که تمام سرزمین‌هایی متعلق به خاندان پیامبر است یا اینکه می‌خواهند بگویند که فدک یک داستان سیاسی است، اگر شما می‌خواهید حقی را به ما برگردانید، تمام اینها حق ما است که مهدی که آرام‌تر است، شدیداً غیض می‌کند و می‌گوید: حالا باید فکر کنم چون این چیزی که اینها خواسته‌اند، دادنش کمی دشوار است. تلاش مهدی عباسی برای قتل امام مهدی در نیمه شبی حمید بن قحطبه که یکی از سردارانش بوده را دعوت می‌کند که بیاید. او می‌آید. مهدی می‌گوید: ای حمید، اخلاص پدر و برادر تو پیش ما مشخص است و اظهارمن‌الشمس است، ولی وضعیت تو برای ما معلوم نیست. می‌گوید: جان و مال من فدای شما است. می‌گوید: اینکه برای بقیه مردم است، بقیه مردم برای من این‌طور هستند که جان و مالشان را فدای من می‌کنند. باز می‌گوید: روح و مال و خانواده و زن و بچه‌هایم را فدای شما می‌کنم؛ یعنی اگر اینها را هم بخواهی من در اختیار می‌گذارم. دوباره مهدی جواب نمی‌دهد، مثل اینکه او می‌فهمد که مهدی چه

می‌خواهد. می‌گوید: مال و جان و اهل و ولد و دینم فدای تو. در نقل داریم که به اینجا که می‌رسد مهدی می‌خندد. در نقل دیگری هست که مهدی او را سه بار می‌برد و می‌آورد؛ یعنی سه بار او را دعوت می‌کند و می‌بیند مهدی نمی‌آید، در بار سوم حمید می‌فهمد که او چه می‌خواهد. به او دستور می‌دهد که فردا سحر برو و امام موسی بن جعفر را بکش. وقتی او را رد می‌کند و از او تعهد می‌گیرد، شب امام علی (ع) را در خواب می‌بیند، خواب بسیار تلخی که حضرت امیر این آیه را برای او تلاوت می‌کنند «هل غضبت من تولى من عن تفسدوا فی الارض عن تقطعوا من ارحامکم» خواب وحشتناکی می‌بیند که از شدت ترس از خواب بیدار می‌شود و به حمید خبر می‌دهد که کاری را که گفتیم نکن. در نقل دیگری داریم که به یکی دیگر از کارگزارانش دستور داد که برو به فلان قسمت و همه بنی‌هاشم را در آنجا بکش. می‌گفت: در زندان‌ها را دانه به دانه باز می‌کردیم و تک‌تک اولاد علی (ع) را بیرون می‌آوردند و سر می‌بردند و به داخل چاه می‌انداختند. چیزی که من از این قصه می‌خواهم نتیجه بگیرم این است که حتی در دوره مهدی هم این حساسیت‌ها شدید است ولی در حدی است که ما همین یک نقل را در رابطه با مهدی داریم در حالی که در خصوص هارون الرشید و برادرش هادی برخوردها و حساسیت‌شان سنگین‌تر و سخت‌تر است.

هادی عباسی

بعد از دوره مهدی، رفتار یکی از پسران او مثل پدر بزرگ نامرحومش. یک آدم خیلی خشن است، موسی الهادی را اگر بخواهم تشبیه کنم شبیه به ابوالعباس صفاح است. آدم خشن و خونریز و تند می‌بود. اینها سزاده‌های جوان و خشنی هستند. یک سزاده جوان که بیست و چهار سال دارد و حالا خلیفه شده است. این جوانان جدای از اینکه اهل عیاشی هستند، تیپ‌های خشنی هستند. او یک سال خلیفه می‌شود. این خلیفه، خلیفه متفاوتی است. این خلیفه کسی است که مادرش هم از او راضی نیست. مثلاً می‌گویند: هادی حساس بوده که چرا دیپلمات‌ها به در خانه مادر من می‌روند و می‌آیند؟ سر این مسئله عصبانی بود و تهدید کرده بود. حالا قضیه دیپلماتیک بوده یا چطور بوده، من نمی‌دانم ولی او

سر این قضیه خیلی غیرتی و تند بوده است. یک بار هم وقتی مادرش در امری دخالت می‌کند، شدیداً جلوی مادرش می‌ایستد و شدیداً نهی می‌کند که دیگر شما حق هیچ ارتباطی با هیچ‌جا نداری و پسر بزرگ‌تر این کار را برای مادر انجام می‌دهد. از طرف دیگر سعی می‌کند که پسر خودش را به سر خلافت بیاورد. از یک طرف هم هادی می‌خواهد بچه نابالغ خود را خلیفه کند در حالی که برادرش هارون چهار سال از او کوچک‌تر است. آن‌طور که در تاریخ نقل شده است، خلیفه بیست و پنج شش ساله یکبار مریض می‌شود و سریع هم می‌میرد. داستان شهدای فخر مربوط به دوره هادی است که یک سال بیشتر حکومت نکرده است ولی شهادت جمع بزرگی از خاندان بنی‌الحسن و خاندان پیامبر را رقم می‌زند و در روایت داریم که هیچ جایی

تلخ‌تر از فخر نبوده است جز کربلا. یعنی این قدر برای خاندان پیغمبر تلخ بوده است. کشتار آدم‌هایی که در روز هشتم ذی‌الحجه. یوم التوبه. محرم بودند که در این روز اینها را قتل‌عام می‌کنند. نقل داریم که سر این شهدا را برای هادی عباسی می‌آوردند. وقتی جلو می‌آوردند شروع می‌کند به حالت یزد شعر خواندن و از اینکه پسرعموهای ما چطور بودند و چه کردند و آخر سر حکم بین ما شمشیر شد و ما به حکمیت شمشیر راضی هستیم. در ادامه اسرایی

نقل داریم که سر این شهدا را برای هادی عباسی می‌آوردند. جلو می‌آوردند شروع می‌کند به حالت یزید شعر خواندن و از اینکه پسرعموهای ما چطور بودند و چه کردند و آخر سر حکم بین ما شمشیر شد و ما به حکمیت شمشیر راضی هستیم. در ادامه اسرایی را هم که گرفته بودند تک می‌آوردند، او تویب می‌کند و آنها را هم در همان جا می‌کشد